



Negative Teachings in Some Persian Proverbs

Mohammad Akbar Sepahi*¹

Received: 04/04/2023

Accepted: 14/06/2023

* Corresponding Author's E-mail:
m.sepahi@velayat.ac.ir

Introduction

Research background

Proverbs is one of the most widely used fields of research in Iranian popular literature studies, and in line with the present article, the following studies can be mentioned. Zulfaqari (2013) in his article on “family and family relations in Persian proverbs” analyzed the proverbs of different dialects in terms of family relations and the norms of these relationships in the proverbs of some regions. He has also examined the norms of these relationships in the proverbs of some regions. Masoumi and Rahiminjad (2013) have discussed the prevalence of gender proverbs and have come to the conclusion that the prevalence of this type of proverbs has been decreasing. Amin al-Raaya et al. (2013) in the article “investigating the characteristics attributed to women in Persian proverbs” have addressed this issue with statistics. Pourazimi and Ghahramiarshad (2013) in the article have investigated this feature in Persian proverbs, and Hussinzadeh et al. (2016) also criticized some proverbs in terms of in/consistency with religious teachings in the article “the truthfulness of parables in Persian prose texts in relation to religious teachings”.

Goals, questions, assumptions

Negative proverbs and their teachings exist in oral or written culture whether we like it or not, so examining them and talking about them never means ignoring the positive side of the rest of the proverbs. In

1. Assistant Professor of Persian Language and Literature, Velayat University, Iranshahr, Iran.
<http://www.orcid.org/0000-0002-7805-4442>



this research, proverbs with regards to their dark side and negative teachings have been examined and analyzed. Obviously, the negative aspects of proverbs are not only limited to those mentioned in this article, nor are the proverbs with an inappropriate educational and cultural aspect.

Main discussion

The fame of instructive proverbs makes them last, but with the passing of time and changing conditions of societies, some standards of good and bad also change. With the change of society's conditions, new views and thoughts appear, and the views and thoughts of the past are modified or perhaps some negative views are rejected and forgotten, but many of the modified opinions of the past are still used as proverbs and ironies. This can be seen in many negative superstitions and proverbs. The durability of the final and more established forms of these elements of popular culture is greater after emergence of written texts, especially high-quality literary texts.

In Persian proverbs, sometimes the names of lands or tribes living in those lands are mentioned mockingly. It is possible that the initial origin of such proverbs was a story, humor, joke or a special incident or any other similar factor. Even the need for rhyme or verbal music may be the most important factor in the emergence of some of these proverbs, but anyway, such proverbs are common in language. Another group are proverbs that make fun of certain physical conditions or physical defects. The scope of allegory and negative symbolization for social characters reaches the point where even family roles are made into negative symbols.

Conclusion

Just as the educational aspect of proverbs is their positive aspect, negative teachings such as humiliation and irony or justifying moral



vices are their negative aspect. In this article, we have seen that geographic territories, like other concepts that humans deal with, may be mocked. Also, ethnic diversity sometimes caused competition and boasting, and sometimes ridiculed each other, which can be seen in various forms, including proverbs. The result of the interactions of some religious people with each other can be seen in the form of proverbs containing mockery and ridicule of each other. The most ridiculous religious confrontations in popular literature and Persian proverbs are related to proverbs that contrast believers and unbelievers. In addition to mockery, there are some proverbs that justify moral vices, including proverbs that have become popular in justifying determinism. These moral vices will cause intellectual and social tyranny, which is also a justification for humiliation and hypocrisy, and we see many examples of this type of proverbs in Persian.

References

- Amin al-Raaya, P., et al. (2013). Examining the characteristics attributed to women in Persian proverbs. *Persian Language and Literature Research*, 34, 89-120.
- Masoumi, M., & Rahiminjad, V. (2011). Women and gender proverbs. *Persian Language and Literature Quarterly of Sanandaj Azad University*, 11, 135-158.
- Mohammad Hosseinzadeh, A., et al. (2016). Investigating the truthfulness of proverbs in Persian prose texts in relation to religious teachings. *Persian Literature Prose Study*, 42, 185-203.
- Zulfaqari, H. (2011). Family and family relations in Persian proverbs. *Iranian People's Culture*, 31, 137-154.

دوماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه

سال ۱۱، شماره ۵۲، مهر و آبان ۱۴۰۲

مقاله پژوهشی

DOR: 20.1001.1.23454466.1402.11.52.1.9

آموزه‌هایی منفی در ضرب‌المثل‌های فارسی

محمد اکبر سپاهی*

(دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۱۵ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۲۴)

چکیده

مثل‌های فارسی از کهن‌ترین نمونه‌های ادبی ایران هستند که از روزگار باستان تا به امروز الهام‌بخش گفتار و رفتار مردم این سرزمین بوده‌اند و با توجه به اینکه در پیدایش آن‌ها، ذوق، قریحه، دانش و تجربه لایه‌های گوناگون اجتماع نقش داشته، پذیرش و رواج عمومی آن‌ها نیز زیاد بوده است. پژوهش در مثل‌های هر جامعه، به شناختی بهتر درباره جنبه‌های مختلف زندگی و فرهنگ آن جامعه کمک می‌کند و از این طریق لایه‌های مغفول‌مانده فرهنگ عمومی، به‌صورت دقیق‌تر بررسی خواهد شد. برخی از عادت‌های ناپسند یا آموزه‌های ناصواب فرهنگی از طریق مثل‌ها، در زبان، ساری و جاری می‌شوند. این کارکرد ضرب‌المثل‌ها را می‌توان آموزه‌های منفی آن‌ها دانست. این مقاله، چنین جنبه‌ای را در مثل‌های فارسی بررسی کرده و ضمن تأکید بر آموزه‌های نیک موجود در بیشتر ضرب‌المثل‌های فارسی به نمودهای بدآموزی یا آموزه‌های منفی برخی دیگر از آن‌ها پرداخته است. شوخی ریشخندگونه با سرزمین‌ها و اهالی هر سرزمین یا اقوام و قبایل، برخورد با دیگری دینی و اعتقادی، تحقیر

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ولایت، ایرانشهر، ایران.

*m.sepahi@velayat.ac.ir

<http://www.orcid.org/0000-0002-7805-4442>

برخی از وضعیت‌های جسمانی، ریشخند برخی از نقش‌های خانوادگی و به‌ویژه نقش‌های زنانه، تقدیرگرایی‌های کاملاً منفعلانه، توجیه خوی‌های ناپسندی چون خودرأیی و شوخی تمسخرگونه با برخی از نام‌های خاص و نظایر این آموزه‌های منفی را در مثل‌ها فارسی می‌توان دید.

واژه‌های کلیدی: مَثَل، ضرب‌المثل، ادبیات عامه، نیک‌آموزی، بدآموزی.

۱. مقدمه

ضرب‌المثل یکی از جلوه‌های فرهنگی و اجتماعی جوامع انسانی است که هم با ادبیات عامه و هم با ادبیات فاخر در ارتباط است، بنابراین می‌توان آن را یکی مناسب‌ترین عرصه‌ها برای مطالعه فرهنگ جامعه دانست. در اصطلاح عام، مثل و ضرب‌المثل به‌صورت مترادف به‌کار می‌روند. مَثَل از ابزارهای مورد استفاده ادبیات تعلیمی است که ابزارهای اقناع مخاطب را در خود دارد و به‌سبب کوتاهی ایجاز و استفاده از عناصر موسیقایی لفظی و معنوی، به سادگی به خاطر سپرده می‌شود و برای توجیه پذیرش یا تقویت اعتبار آموزه‌های مورد نظر کاربرد فراوانی دارد.

ضرب‌المثل از سویی در فرهنگ عامه ریشه دارد و از سوی دیگر، از ادبیات رسمی مکتوب و همه منابع فکری و فرهنگی آن‌ها تغذیه می‌کند و همچنین به‌عنوان یک منبع الهام، هر دو نوع ادب شفاهی و مکتوب را تقویت می‌سازد؛ یعنی هم ادبیات رسمی از حکمت‌های عامه‌ای که در ضرب‌المثل‌ها نهفته است سود می‌جوید و هم بیت‌ها، مصراع‌ها و پاره‌های گفتاری ادبیات فاخر، ممکن است با گذشت روزگار، وارد ادب عامه و ضرب‌المثل‌ها و حکمت‌های عامه شوند. در این مبادله با ورود شاهد مثال‌ها از متون ادبی مکتوب به ادبیات شفاهی، روایت‌های جدید و گوناگونی از آن‌ها رواج می‌یابند و همچنین با رفتن مثل‌ها از فرهنگ عامه به ساحت ادبیات مکتوب و چه‌بسا

شاهکارهای ادبی، روایت‌های خاصی از ضرب‌المثل‌ها، امکان آن را می‌یابند که احتمالاً شکل تثبیت یافته آن ضرب‌المثل‌ها شوند.

بسیاری از ضرب‌المثل‌ها حکمت‌های عام انسانی هستند و به راحتی در زبان‌های گوناگون بشری امکان رفت‌وآمد می‌یابند، به گونه‌ای که می‌توان حجم زیادی از مثل‌های مشابه یا با مضمون‌های مشترک را در میان فرهنگ‌ها و جوامع انسانی یافت. البته در این میان، برخی از آن‌ها به اقتضای تاریخ، جغرافیا و عوامل طبیعی و فرهنگی دیگر دچار دگرگونی‌های محیطی می‌شوند.

بیشتر مثل‌ها در تاریخ و جغرافیای خاص خود، آموزنده یا جذاب هستند، اما با گذر روزگار و تغییر شرایط، ممکن است برخی از آن‌ها، دیگر آن کارایی را نداشته باشند و به جای آموزندگی، احترام متقابل و تفاهم فرهنگی در میان انسان‌ها، مرزکشی‌های منفی ایجاد کنند. مثلاً در زمان دفاع یک ملت از خود در مقابل تعدی دیگران و اقوام مهاجم، ممکن است از ابزارهای هنری چون ادبیات و شعر و قصه و طنز و امثال آن برای برانگیختن حس شجاعت ملی استفاده شود و چه‌بسا برای تخریب روحیه دشمن، طرفین به رجزخوانی یا تحقیر همدیگر بپردازند، اما با تغییر شرایط و پیدا شدن دوستی یا اتحاد و چه‌بسا آمیختگی همان اقوام و ملت‌ها، آن مفاهیم تولیدشده قدیم، ممکن است همچنان گمان خودبرتربینی نسبت به دیگری و توهم حقارت دیگری را در اذهان ایجاد کنند. مثلاً در روزگار پیدایش رقابت‌های قومی عربی - عجمی و جنبش شعوبیه و امثال آن، کسانی از طرفین، آثاری در تفاخر بر همدیگر و گاه تحقیر طرف مقابل می‌ساخته‌اند، اما بعدها با تغییر شرایط، ممکن است ته‌مانده‌هایی از همان نوع آثار، همچنان نشانه خودبرتربینی و مایه رنجش انسان‌ها باشند.

در ارتباط و تعامل یک گروه انسانی با دیگری قومی، مذهبی، جغرافیایی و حتی مردم دو شهر یا دو روستای هم‌جوار و امثال آن، گاهی ظریفان و نکته‌گویان هر طرف به شوخی، طنز و تمسخر دیگری می‌پرداخته و درباره مردم یا سرزمین مقابل لطیفه‌ها گفته‌اند که برخی از آن‌ها، به تدریج وارد ضرب‌المثل‌ها و ادبیات جامعه شده‌اند. در ادبیات همه جوامع انسانی چنان میراث‌هایی را می‌توان یافت و مطالعه کرد.

در ارتباط‌های نزدیک‌تر و درونی جامعه انسانی، از خانواده گرفته تا اجتماع‌های بزرگ‌تر، به طنز کشیدن موقعیت و ویژگی‌های افراد و حتی ریشخند و تحقیر کردن‌هایی را می‌بینیم که همانند مسائل دیگر امکانی یافته‌اند که در ضرب‌المثل‌ها تجلی یابند.

از این‌ها که بگذریم، قضاوت درباره اندیشه‌ها و رفتارهای انسانی هم در ضرب‌المثل‌ها تجلی دارند. غالباً انتظار می‌رود که امثال و حکم، آموزه‌ها و شاهد مثال‌هایی برای تقویت جانب نیکی و تضعیف جانب بدی باشند، اما ممکن است، زیان‌آور بودن برخی از افکار و عادت‌های اجتماعی که زمانی پسندیده به‌شمار رفته یا کارآیی مثبتی داشته‌اند، به آهستگی و با گذر روزگار آشکار شود، لذا ضرب‌المثل‌های طرف‌دار آن افکار و عادت‌ها، همچنان در زبان رواج داشته باشند و نقش آموزه‌های منفی اجتماع را ایفا کنند.

۲-۱. بیان مسئله

از مهم‌ترین مؤلفه‌های شناخت جامعه، کلیدواژه‌های زبانی و اندیشگانی آن است. مثل‌ها و کنایه‌ها از پرکاربردترین عبارت‌ها و جمله‌های زبان هستند که از اندیشه‌های رایج در میان مردم برگزیده شده‌اند. همان‌گونه که اندیشه‌های نیک اجتماعی با تبدیل شدن به گفتارهای جذاب رواج می‌یابند و پشتوانه عمل قرار می‌گیرند، اندیشه‌ها و عادت‌های

ناصواب هم به هر دلیلی که توانسته باشند در زبان جاری شوند، بخشی از عادت‌های ذهنی و اجتماعی اهل زبان می‌شوند. اگرچه نمود فراوان اندیشه‌ها و عادت‌های نیک در ادبیات و مثل‌های فارسی از عوامل جذابیت این زبان بوده است، گاهی اندیشه‌ها و عادت‌های بد حاصل از آن هم در مثل‌ها تجلی یافته‌اند. این پژوهش در پی آن است که برخی از ضرب‌المثل‌های فارسی را از لحاظ آموزه‌های منفی آن‌ها بررسی کند.

۳-۱. پیشینه پژوهش

از پرکاربردترین زمینه‌های پژوهش ادبی و فرهنگی در مطالعات ادبیات عامه ایران، ضرب‌المثل‌ها هستند که در راستای نوشتار حاضر، پژوهش‌های زیر را می‌توان نام برد: ذوالفقاری (۱۳۹۱) در مقاله «خانواده و روابط خانوادگی در ضرب‌المثل‌های فارسی» نمونه‌های ضرب‌المثل‌های گویش‌های مختلف را از نظر روابط خانوادگی بررسی کرده و نمود هنجارهای این روابط را در مثل‌های برخی از مناطق ایران نشان داده است. معصومی و رحیمی‌نژاد (۱۳۹۱) در مقاله «زن و ضرب‌المثل‌های جنسیتی» به میزان رواج ضرب‌المثل‌های جنسیتی پرداخته و به این نتیجه رسیده‌اند که رواج این نوع مثل‌ها رو به کاهش بوده است. امین‌الرعا و همکاران (۱۳۹۳) در مقاله «بررسی ویژگی‌های منتسب به زنان در ضرب‌المثل‌های فارسی» با نگاهی آماری و آوردن برخی از شواهد به این امر پرداخته‌اند. پورعظیمی و قهرمانی ارشد (۱۳۹۱) در مقاله «پیش‌زمینه‌های استبدادپذیری در امثال فارسی» تحلیل دقیقی درباره این نمود ویژگی در مثل‌های فارسی انجام داده است. محمدحسین‌زاده و همکاران (۱۳۹۶) نیز در مقاله «بررسی راستی‌نمایی مثل‌ها در متون منشور فارسی نسبت به آموزه‌های دینی» به نقد برخی از مثل‌ها از نظر هم‌خوانی یا ناهم‌خوانی آن‌ها با آموزه‌های دینی پرداخته‌اند که با نوشتار حاضر بیشترین هم‌سنجی را دارد.

۴-۱. ضرورت پژوهش

پنهان کردن عادت‌های ناصواب و بدآموزی‌های رایج در جامعه، همانند نادیده گرفتن بیماری و عوامل بیماری‌زاست که به هر حال ممکن است در جایی و روزی فرد را زمین‌گیر کند. مثل‌های منفی، آموزه‌های ناصوابی هستند که خواه‌ناخواه در فرهنگ شفاهی یا نوشتاری حضور داشته‌اند. نقد آن‌ها و سخن گفتن درباره آن‌ها هرگز به معنی تقلیل آموزه‌های نیک نیست، زیرا زبان و ادبیات فارسی همانند زبان و ادبیات بسیاری از ملت‌های دیگر، چنان مشحون از آموزه‌های نیک است که چه‌بسا از مهم‌ترین عوامل گسترش آن و اقبال جهانیان به آن، همین سخنان شیرین و پندهای کوتاه و غالباً آهنگین یا ملیح بوده باشد، اما مثل‌های دارای آموزه‌های منفی و جنبه‌های غیر مثبت ضرب‌المثل‌ها نیز از مواد ارزنده در مطالعات ادبی و فرهنگی جامعه هستند که نوشتار حاضر به آن‌ها می‌پردازد.

۵-۱. روش تحقیق

در این پژوهش، مثل‌هایی مورد بررسی قرار گرفته‌اند که جنبه تاریک و آموزه‌های منفی آن‌ها برجسته‌تر است. بدیهی است، نه جنبه‌های منفی مثل‌ها تنها به همین‌هایی منحصر است که در این نوشتار آمده‌اند و نه مثل‌های دارای جنبه ناصواب آموزشی و فرهنگی، تنها همین مثل‌ها هستند، بلکه این‌ها بخشی از برجسته‌ترین نمونه‌های این موضوع هستند. منابع اساس کار در این پژوهش، ابتدا دو منبع قدیم‌تر از مجموعه ضرب‌المثل‌های فارسی، یعنی دهخدا (۱۳۸۶) و بهمنیار (۱۳۸۱) بوده‌اند و پس از آن، از پژوهش نسبتاً متأخرتر ذوالفقاری (۱۳۸۹) استفاده شده است. در طبقه‌بندی وجوه تاریک یا آموزه‌های منفی ضرب‌المثل‌ها، پس از تعیین مدخل آموزه‌های منفی برجسته، ضرب‌المثل‌هایی را که در این طبقه‌ها می‌گنجند، از منابع اساس استخراج و بررسی

کرده‌ایم. طبیعی است که ممکن است برخی از ضرب‌المثل‌ها هم‌زمان، دو یا چند آموزه منفی را دربر داشته باشند، اما برای نمونه در ذیل یک یا دو عنوان آمده باشند.

۲. بحث

جایگاه ضرب‌المثل‌ها در ادبیات تعلیمی، این انتظار ضمنی را به وجود می‌آورد که جنبه پندآموزی و تقویت جانب نیکی در آن‌ها برجسته‌تر باشد. طبیعت این انتظار فرهنگی - اجتماعی به خودی خود باعث می‌شود که شهرت مثل‌های آموزنده باعث ماندگاری آن‌ها شود، اما با گذر روزگار و تغییر شرایط جوامع، برخی از معیارهای نیکی و بدی نیز تغییر می‌کنند و بنابراین، طبیعی است که با تغییر شرایط سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و مناسبات انسانی در جوامع بشری، نگاه‌ها و فکرهای نو، مجال بروز یابند و نگاه‌ها و افکار گذشته را تعدیل یا چه‌بسا برخی از دیدگاه‌های منفی را طرد کنند یا به ورطه فراموشی بسپارند، اما بسیاری از عقاید تعدیل‌شده گذشته، کماکان در لباس ضرب‌المثل و کنایه به حیات خویش ادامه دهند. این مورد اخیر، درباره بسیاری از خرافات و ضرب‌المثل‌های منفی دیده می‌شود. ماندگاری شکل‌های نهایی و تثبیت‌یافته‌تر این عناصر فرهنگ عامه، پس از ورود به متن‌های مکتوب و به‌ویژه متن‌های ادبی فاخر، بیشتر است.

۲-۱. جنبه روشن یا آموزه‌های مثبت ضرب‌المثل‌ها

نمونه‌های ضرب‌المثلی نیک یا پندآموز در ادبیات عامه ما چنان زیاد است که افزون بر هزاران جمله فارسی، عربی، ترکی، بسیاری از بیت‌ها، مصراع‌ها، آیات قرآن و احادیث و نظایر آن‌ها را هم شامل می‌شود. همان‌گونه که منشأ پیدایش امثال و حکمت‌ها از منابع گوناگونی بوده است، راه‌های نفوذ آن‌ها به زبان و ادبیات مردم ایران نیز همه

مظاهر زندگی و روابط اجتماعی و فرهنگی را شامل می‌شود. از سخنان منسوب به بزرگان و پهلوانان و حکمای ایران باستان و تجربیات جوامع مرتبط با آن از یونان و هند و مصر و اعراب گرفته تا آموزه‌های حکمی ادیان کهن و نو و تعلیمات اخلاقی کتاب‌های مقدس و تجربه‌های انسان ایرانی و مردمانی که به صورت مستقیم یا غیرمستقیم با او در تعامل بوده‌اند، همه را می‌توان به عنوان منابع پیدایش امثال و حکم دانست. این آموزه‌های نیک و حکمت‌های عام بشری را می‌توان جنبه روشن ضرب‌المثل‌ها دانست.

به عبارت دیگر، مثل‌ها و حکمت‌های نیک، به صورت کلی آن نمونه‌هایی است که وجدان بشری آن‌ها را می‌پسندد. برای نمونه، در متن زردشتی *اندرز آذرباد مار سپندان* آمده است: «هر چه برای تو نیک نیست، تو نیز برای دیگر کس مکن» (جاماسب‌جی، ۱۳۹۹، ص. ۷۷) و همین پند را در متن مسیحی *انجیل لوقا* (۶: ۳۱) با این عبارت می‌بینیم «با دیگران آن‌چنان رفتار کنید که می‌خواهید آن‌ها با شما رفتار کنند». همچنین در متن اسلامی *نهج البلاغه* آمده است: «آنچه برای خود دوست می‌داری برای جز خود دوست بدار» (علی بن ابی‌طالب، ۱۳۸۰، ص. ۳۱۰) و این سخن، در ضرب‌المثل‌های فارسی نیز با همین مضمون آمده است (بهمنیار، ۱۳۸۱، ص. ۱۶۶؛ دهخدا، ۱۳۸۶، ص. ۴۸). البته ناگفته نماند که درباره ضرب‌المثل شمردن چنین جمله‌های قصار پندآموزی، میان پژوهشگران اتفاق نظر کامل وجود ندارد. ذوالفقاری با نقل قولی از ابن قیم جوزی، انتشار آن‌ها در میان عموم و شهرت آن‌ها را شرطی کافی برای ضرب‌المثل شمردن آن‌ها می‌داند (ذوالفقاری، ۱۳۸۹، ص. ۲۵)، اما جعفری (قنواتی) این معیار را نمی‌پذیرد و داشتن صور خیال را به عنوان معیار و وجه ممیزه متن ادبی از متن غیرادبی، برای پذیرفتن یک جمله یا عبارت مشهور در زمره ضرب‌المثل‌ها، لازم می‌داند و با ذکر

آموزه‌هایی منفی در ضرب‌المثل‌های فارسی _____ محمداکبر سپاهی

مثال‌هایی و از جمله، همین نمونه بالا آن را فاقد صور خیالی غیر ضرب‌المثل می‌داند (جعفری (قنوتی)، ۱۴۰۰، صص. ۲۶۴-۲۶۵).

در ضرب‌المثل‌های مثبت، درباره گروه‌های انسانی، پیش‌داوری بدبینانه وجود ندارد و اگر در آن‌ها از سرزمین یا مردمانی نام برده می‌شود، به قصد تفاخر یا ریشخند نیست: ترک و ایرانی و عربی و کرد/ هر که عادل‌تر است دست او برد (دهخدا، ۱۳۸۶، ص. ۵۴۶)؛ جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه ... (همان، ص. ۵۸۸)؛ عیسی به دین خود موسی به دین خود (همان، ص. ۱۱۲۱)؛ هم‌دلی از هم‌زبانی بهتر است (همان، ص. ۱۹۹۱)؛ گیلان جان‌گیر و جانفرساست، ولی نان‌رسان و پربرکت است (همان، ص. ۱۵۵۰).

۲-۲. جنبه تاریک یا آموزه‌های منفی ضرب‌المثل‌ها

جولان‌گاه مثل‌ها عرصه فرهنگ عمومی جامعه است، بنابراین زبان و اندیشه‌های مطرح‌شده در آن‌ها نیز غالباً ساده و بدون تکلف است. به اقتضای واژه‌ها و اصطلاحات فرهنگ کوچه و بازار، ممکن است بخش‌هایی از مجموعه ضرب‌المثل‌های هر جامعه‌ای حامل عقاید عوامانه، الفاظ و اصطلاحات غیرمؤدبانه، آموزه‌های ناصواب اخلاقی و مفاهیم توهین‌آمیز و تحقیرکننده نیز باشند. امروزه برخی از این نوع مثل‌ها را می‌توان همانند افسانه‌ها و اسطوره‌هایی دانست که دیگر آن کارایی اولیه را ندارند، اما ممکن است برخی دیگر کماکان جدی گرفته شوند و مایه تحقیر یا ناراحتی انسان‌ها یا توجیه‌کننده اندیشه‌ها و رفتارهای ناصواب باشند. ثبت و ضبط این مثل‌ها در منابع پژوهشی پیشین یا در متن‌های ادبی روزگاران گذشته و حتی در شاهکارهای هنری و ادبی، هرگز به معنای تقلیل ارزش هنری خود آن آثار نیست و نخواهد بود، چرا که خود آن متن‌ها هم در تعامل با واقعیت‌های جامعه پیدا شده و در محیط جامعه تعالی

یافته یا تثبیت شده‌اند. متن‌های پژوهشی ادبیات عامه هم گذشته از الفاظ و جمله‌ها و عقایدی که در آن‌ها ذکر شده‌اند، به هدف ثبت و ضبط واقعیت موجود گردآوری می‌شوند و طبیعتاً ممکن است بسیاری از خرافات یا الفاظ و عقاید ناصواب رایج در جامعه نیز در آن‌ها یافت شود که از نظر عُرف جامعه امروزی، نامعقول یا حتی زشت تلقی شوند و طبع مردم امروز و شرایط جامعه بشری آن‌ها را نپسندد، اما پژوهشگران هنر، ادبیات و جامعه، آن‌ها را مطالعه می‌کنند تا جامعه و اقتضائات آن و نیز جنبه‌های نادیده گرفته شده آن را دقیق‌تر بشناسند.

در این جا نمونه‌هایی از انواع ضرب‌المثل‌هایی را که جنبه تاریک یا وجه منفی آن‌ها برجسته‌تر است، بررسی خواهیم کرد:

۲-۱-۲. شوخی ریشخندگونه با سرزمین

سرزمین‌ها و مناطق جغرافیایی همانند دیگر مفاهیمی که انسان با آن‌ها سروکار دارد، ممکن است موضوع شوخی و ریشخند یا طنز و تمسخر قرار گیرند. برخی از این شوخی و ریشخندها نیز در ضرب‌المثل‌های هر زبان که آینه فرهنگ و عادت‌های جامعه است، نمودار می‌شوند. شوخی درباره سرزمین‌ها و ریشخند آن‌ها، گاه زننده و مایه رنجش مردم آن سرزمین‌ها بوده است. در آثار برخی از شاعران نامدار یا آثار منسوب به آنان نیز نمونه‌هایی از طنز، طعنه یا هجو یک شهر یا ناحیه دیده می‌شود که در اصطلاح به آن‌ها شهرآشوب می‌گویند. ذبیح الله صفا این مسئله را حاصل کشیده شدن اختلاف میان دسته‌های مختلف هر شهر و عوام‌الناس به میان اهل فضل و ادب می‌داند (صفا، ۱۳۹۱، ج. ۲/ص. ۱۳۴) و «چون در شهرآشوب صحبت از مدح یا نکوهش اهل شهری به میان می‌آمده، طبعاً جنبه اجتماعی داشته و گاهی مردم در برابر آن عکس‌العمل سخت نشان می‌داده‌اند» (محبوب، ۱۳۸۲، ص. ۱۱۸۰).

در مثل‌ها نیز گاهی نام سرزمین‌هایی با ریشخند بیان می‌شود. ممکن است، منشأ اولیه پیدایش چنین مثل‌هایی قصه، طنز، حکایت، شوخی یا حادثه‌ای خاص یا هر عامل دیگری نظیر آن بوده باشد، حتی اقتضای قافیه و تفنن زبانی هم ممکن است مهم‌ترین عامل پیدایش برخی از این نوع مثل‌ها باشد، اما به هر حال چنین مثل‌هایی رواج یافته‌اند، برخی از این مثل‌ها مستعد شوخی و برخی مستعد نوعی طنز و ریشخند هستند. نمونه:

اردستان: مگر اردستان است که باج به شغال دهند؟! (دهخدا، ۱۳۸۶، ص. ۱۷۲۱).
تالش: گیلان چهار آفت دارد: آتش، وارش، خارش، تالش (ذوالفقاری، ۱۳۸۹، ص. ۱۵۵۰).

تهران: با سگ گیلان عروسی کنی بهتر است تا با خان تهران (همان، ص. ۴۶۶)؛
شپش می‌خواهی، تهران؛ مرگ می‌خواهی گیلان (همان، ۱۲۴۴).
گیلان: مرگ می‌خواهی برو گیلان (دهخدا، ۱۳۸۶، ص. ۱۵۳۲).
خراسان: الخراسانیه و الانسانیه لایجمعان (دهخدا، ۱۳۸۶، ص. ۲۴۵)؛ خر به خراسان بردن (همان، ص. ۷۲۴).

در این دو مثل، نقش جناس و مشابهت واج‌های دو لفظ در تولید و رواج این جملات آهنگین قابل توجه است؛ یعنی ممکن است هیچ عامل دیگری جز شباهت واج‌ها و موسیقی لفظی حاصل از کنار هم آمدن آن‌ها مایه پیدایش آن‌ها نبوده باشد، همان‌گونه که در مثل‌های زیر نیز می‌بینیم:

خوانسار: مثل خرس خوانسار (همان، ص. ۱۴۳۱)؛ به خوک خوانسار می‌ماند (ذوالفقاری، ۱۳۸۹، ص. ۵۶۶). در پیدایش این مثل‌ها نیز نقش جادوی مجاورت حاصل از دو واژه «خرس» و «خوانسار» یا «خوک» و «خوانسار» آشکار است.

سیستان: اهل سیستانیم، هست و نیست نمی‌دانیم (ذوالفقاری، ۱۳۸۹، ص. ۴۲۱). شاید واج‌آرایی حرف‌های س (۴ بار)، ی (۴ بار)، ت (۳ بار)، م (۳ بار) در همراهی واژه سیستان با بقیه جمله، آهنگی را ایجاد می‌کرده است که مثلاً به جای «سیستان» نمی‌توانسته‌اند «بندرعباس» را قرار بدهند و به قول شفیع‌کدکنی چنین اقتضای ساختی در زبان مایه جهت‌دهی‌های خاص در نظام فکری اهل زبان است (شفیع‌کدکنی، ۱۳۷۷، ص. ۱۸).

قم / کاشان: نه قم خوب است نه کاشان ... به هر دو تاشان (دهخدا، ۱۳۸۶، ص. ۱۸۵۴)؛ س... کاشی به از اکابر قم/ با وجودی که س... به از کاشی است (همان، ص. ۹۸۵). این نوع مثل‌ها گاه در مورد دو شهر با ویژگی‌های ظاهراً مشابه ساخته شده‌اند و اتفاقاً رقابت‌هایی از سر تفاخر و ریشخندهای متقابل اهالی دو شهر و سرزمین با همدیگر، نقش مهمی در پیدایش این نوع ضرب‌المثل‌ها دارد. در ضرب‌المثل‌های مشهدی می‌گویند: در خواف ری...ده، حالا نوبت باخرزه؟ (ذوالفقاری، ۱۳۸۹، ص. ۵۶۶). این مثل هم در مقایسه ریشخند تفاخری دو منطقه پیدا شده است: «دزد کنگاور، شیخ صحنه است» (بهمنیار، ۱۳۸۱، ص. ۳۲۷). تعداد زیاد شوخی و ریشخندهایی که درباره دو شهر یا دو منطقه وجود دارد، یادآور ماجرای نزاع‌های حیدری و نعمتی در تاریخ گذشته ماست که محله‌های برخی از شهرها به نام طرفداران یکی این دو گروه تقسیم شده بودند و گاه با هم نزاع داشتند یا به همدیگر توهین می‌کرده‌اند (پری، ۱۳۹۴، ص. ۱۳۲).

گاه نام شهر یا دهی نامعلوم، موضوع کنایی ضرب‌المثل می‌شود و ممکن است این ضرب‌المثل برای هر شهر یا روستایی با چنان نام مشابهی موضوع طنز و شوخی قرار گیرد: به خیالش علی‌آباد هم شهری است (ذوالفقاری، ۱۳۸۹، ص. ۵۶۷).

۲-۲-۲. قوم و قبیله یا اهل سرزمین

تنوع‌های قومی نیز گاهی دست‌مایه رقابت و تفاخر و بعضاً تمسخر همدیگر می‌شده‌اند که نمودهای آن در فرهنگ عامه به شکل‌های گوناگون و از آن‌جمله به گونه ضرب‌المثل‌ها دیده می‌شود.

ارمنی: مثل گدای ارمنی نه دنیا دارد نه آخرت (دهخدا، ۱۳۸۶، ص. ۱۴۷۷)، آمدن نام قومی در اینجا مجاز است به معنی مسیحی.

اصفهان‌نی: اصفهان‌نیست، آخر کفر خودش را می‌گوید (همان، ص. ۱۸۰).

تات: از های و هوی و بگير بگير تُرک، تات قالب تهی کند (ذوالفقاری، ۱۳۸۹، ص. ۳۲۳)؛ تات سوار اسب شود، خدای خود را نمی‌شناسد (همان، ص. ۶۷۱).

تاجیک: مثل اینکه تاجیک شتر دیده (همان، ص. ۱۶۰۰)؛ تاجیک سوار اسب شود، خود را نمی‌شناسد (همان، ص. ۶۷۴).

ترک: ترک و حدیث دوستی، قصه آب و آتش است (همان، ص. ۵۴۶)؛ مگر ترکی؟ «چرا به جواب حسابی قانع نشدی؟» (همان، ص. ۱۷۲۵).

بلوچ: به بلوچ خوشامد بگویی با کفش و چیزهایی که همراهش است می‌نشیند (همان، ص. ۵۳۷)؛ نه گدا به دولت برسد نه بلوچ به سواری (همان، ص. ۱۸۱۲).

پارسی: دل پارسی باوفا کی بود؟/ چو آری کند رأی او نی بود (فردوسی، ۱۳۸۶، ص. ۵۹۳).

خلج: آنچه خر نخورد خلج خورد (دهخدا، ۱۳۸۶، ص. ۴۹)؛ زبان خر، خلج می‌داند (بهمنیار، ۱۳۸۱، ص. ۳۷۰)؛ خر و خرس و خلج هر سه برارند ... (ذوالفقاری، ۱۳۸۹، ص. ۹۰۱).

رودباری: به رودباری تعارف بکنی، خرش را می برد بالای سرا می بندد (ذوالفقاری، ۱۳۸۹، ص. ۵۷۳).

گُرد: گردِ افغان ندیده است (بهمنیار، ۱۳۸۱، ص. ۴۹۹)؛ گرد پاتابه ندارد (همانجا)؛ کرد را که راه می دهی با چارُتش می آید (همانجا)؛ به بچّه کرد اگر محبت زیاد کنی، از تو پلو شیرین می خواهد (ذوالفقاری، ۱۳۸۹، ص. ۵۵۲).

گُرمَنج: به گُرمَنج بگویی خسته نباشی، می گوید: یک سر چپق برایم بخر (همان، ۵۸۵)؛ به گُرمَنج بگویی مرحبا، پا بر روی خایه آدم می نهد (همانجا).
کرمانی: نماز خواندن یزدی ها و شراب خوردن کرمانی ها عادت است (همان، ص. ۱۷۸۸).

کولی: کولی کولی را دید، چماقش را دزدید (دهخدا، ۱۳۸۶، ص. ۱۲۴۸)؛ کولی کولی را می بیند، چوبش را زمین می اندازد (همان، ص. ۱۲۴۸)؛ اگر به بچّه کولی محبت کنی، کوزه دوشاب را سر می کشد (ذوالفقاری، ۱۳۸۹، ص. ۳۵۲).

لُر: لُر به شهر نیاید که می گویند یاغی است (دهخدا، ص. ۱۳۶۴)؛ نگو لره ... بود (همان، ص. ۱۸۳۱)؛ درخت لُر سایه ندارد (بهمنیار، ۱۳۸۱، ص. ۳۱۹)؛ نه لُر به داروگگی، نه خر به شب چری (ذوالفقاری، ۱۳۸۹، ص. ۱۸۱۲)؛ به لُر که رو دهی با کفش وارد اتاق می شود (همان، ص. ۵۹۲)؛ به لُر رو دادی، با گیوه می رود رو قالی (همانجا).

هندو: کار هندو بازگونه است (دهخدا، ۱۳۸۶، ص. ۱۱۸۲)؛ آدمیت نه به پول، نه به ریش و نه به جان/ هندوم پول، بزم ریش و سگم جان دارد (بهمنیار، ۱۳۸۱، ص. ۹۵)؛ نه گره از مو، نه قول از هندو (ذوالفقاری، ۱۳۸۹، ص. ۱۸۱۲).

طالقانی: به طالقانی تعارف خانه کردند، خر خودش را هم با خودش برد (همان، ص. ۵۸۰).

عرب: عرب چیز ندیده و انگور نارسیده (همان، ص. ۱۳۱۷)؛ نه جنگ لُران خوب است نه عزاداری عرب‌ها (همان، ص. ۱۸۰۴)؛ عربِ دوغ‌ندیده است (بهمنیار، ۱۳۸۱، ص. ۴۵۵).

هزاره: به هزاره اگر جادادی، بوی دامادی می‌آید (ذوالفقاری، ۱۳۸۹، ص. ۵۹۹).

یزدی: فرقی نبود میان یزدی و یزید (دهخدا، ۱۳۸۶، ص. ۱۱۴۰).

چنان که در نمونه‌های بالا می‌بینیم، یکی از مضمون‌های رایج در ضرب‌المثل‌ها، کم‌ظرفیت یا در اصطلاح، کم‌جنبه نشان دادن یک گروه انسانی است. ساخت قالبی این مثل‌ها به این صورت است:

۱. اگر به فلان گروه، رو بدهی، بهمان کار ناشایست را انجام خواهد داد.

۲. اگر فلان گروه، به فلان نعمت برسد، بهمان کار ناشایست را انجام خواهد داد.

مسلماً ممکن است، افراد ناسپاس یا به اصطلاح «کم‌جنبه» در میان هر گروه انسانی یا ساکنان هر شهر و دیاری یافت شوند، اما تکرار چنین ساختی در ضرب‌المثل‌های نقاط مختلف ایران، برای ریشخند دیگریِ جغرافیایی یا دیگریِ قومی و... زایا و پرکاربرد بوده است و در نتیجه، پیش‌داوری منفی نسبت به دیگری را بازتولید می‌کند. البته این ساخت قالبی، درمورد گروه‌های عام سنی، شغلی و... بدون درنظر داشتن تخصیص نژاد یا وابستگی جغرافیایی نیز استفاده شده است. برای مثال: اگر به دزد رو بدهی ... (همان، ص. ۳۵۳)؛ اگر به گدا رو دهی ... (همان، ص. ۳۵۴)؛ به مُرده که رو بدهی ... (همان، ص. ۵۹۳)؛ به بچه رو بدهی ... (همان، ص. ۵۵۲)؛ به مهمان رو بدهی ... (همان، ص. ۵۹۵). گاه نیز به جای گروه انسانی، یکی از حیوانات، موضوع این

مثل قرار می‌گیرد: اگر به خرس تعارف کنی ... (همان، ص. ۳۵۲)؛ به گربه که رو می‌دهی ... (همان، ص. ۵۸۹).

در چگونگی ساخت و شکل‌گیری برخی از مثل‌های این بخش، عوامل موسیقایی کلام، یعنی هماهنگی‌های لفظی و جادوی مجاورت عامل مهمی به نظر می‌رسد. برای نمونه، در ضرب‌المثل «فرقی نبود میان یزدی و یزید» اگر چه بعید نیست کسی که نخستین‌بار این سخن را بر زبان رانده است، نسبت به شهر یزد کدورتی در دل داشته است، اما حتی ممکن است، هیچ کدورتی هم نبوده باشد و فقط شباهت و نزدیکی لفظی او را بر این داشته است که از سر تفنن چنین بگوید و مثلاً نگوید «فرقی نبود میان یزدی و حسین^(ع)» یا هر نام محبوب یا منفوری دیگر؛ همچنین مسلم است که همین موسیقی حاصل از شباهت لفظی و جناس میان آن دو نام، باعث تکرار و ماندگاری این مثل شده است نه این‌که حقیقتاً شباهت معنایی یا اخلاقی خاصی در میان بوده باشد.

چنین مواردی را درباره مثل‌هایی که درباره «خلج» آمده‌اند نیز می‌توان دید. در آن مورد نیز مسلماً موسیقی لفظی حاصل از تکرار واج «خ» و نیز تکرار واج «ر» که با «ل» هم از نظر لفظی تناسب دارد، عامل مهم پیدایش چنین مثلی بوده است.

۲-۳. دیگری دینی - مذهبی

گاه برخی از مردم، درباره اعتقادات دینی و مذهبی نیز به‌صورت تعصبات هویتی برخورد کرده‌اند، به همین سبب در طول تاریخ می‌بینیم که برخوردهای برخی از دین‌ورزان عامی با همدیگر با طعن و ریشخند دیگری همراه بوده است. در روزگار امروزی که بشر بیشتر تلاش می‌کند تا با تسامح و تساهل اندیشه، از خودخواهی‌ها و خودپسندی‌های غیرمداراگرانه خویش کم کند، راحت‌تر می‌توان آن نوع عادت‌های

آموزه‌هایی منفی در ضرب‌المثل‌های فارسی _____ محمداکبر سپاهی

زبانی ادبیات عامه را بازبینی کرد. البته همیشه ممکن است کسانی با دین و اخلاق با همان نگاه هویت‌خواهانه برخورد کنند و به بهانه دفاع از عقاید خود، کرامت انسانی دیگران را بی‌ارج کنند.

بیشترین تقابل‌های ریشخندگونه دینی و مذهبی در ادبیات عامه و ضرب‌المثل‌های فارسی مربوط به ضرب‌المثل‌هایی است که مسلمان و کافر یا مؤمن و کافر را در تقابل قرار می‌دهد. در ضرب‌المثل‌های مکتوب فارسی، طعنه بر یهودی و نصرانی (مسیحی) نمونه‌های زیادی دارد:

نصرانی: گر آب چاه نصرانی نه پاک است / جهود مرده می‌شویم چه باک است (همان، ص. ۱۲۷۰)؛ مثل گدای ارمنی نه دنیا دارد نه آخرت (همان، ص. ۱۴۷۷).

یهودی: یهودی چون فقیر شود به حساب‌های کهنه رجوع کند (همان، ص. ۲۰۶۴)؛ گر آب چاه نصرانی نه پاک است / جهود مرده می‌شویم چه باک است (همان، ص. ۱۲۷۰)؛ «نه‌نه من غریبم درآوردن: جهودبازی درآوردن» (همان، ص. ۱۸۵۷)؛ جهود هم خیلی پول دارد: «نظیر: سگ که چاق شد قرمه‌اش نمی‌کنند» (همان، ص. ۶۰۳)؛ جهود یراق‌بند نمی‌خواهد: «شخص لثیم... لایق داشتن خدم و حشم و طرفدار و حامی نیست» (بهمنیار، ۱۳۸۱، ص. ۲۴۶).

۴-۲-۲. وضعیت جسمانی

از دیگر مثل‌هایی که به سبب طعنه بر دیگری، جنبه تاریک و منفی آن‌ها را برجسته می‌یابیم، مثل‌هایی هستند که وضعیت‌های جسمانی خاص یا نقص‌های جسمی را مورد ریشخند قرار می‌دهند و ویژگی‌های منفی اخلاقی خاصی را به دارندگان آن ویژگی‌های جسمانی نسبت می‌دهند؛ یعنی چنان ویژگی اخلاقی منفی را به همه دارندگان آن وضعیت جسمانی تعمیم می‌دهند. برای نمونه:

افراد بلندقد: عقل طویل را نبود هیچ اعتبار (همان، ص. ۴۵۸)؛ آدم قدبلند عقلش در قوزک پایش است (همان، ص. ۹۴)؛ کل طویل احمق (دهخدا، ۱۳۸۶، ص. ۱۲۲۸)؛ گویا نسبت کم عقلی دادن به افراد بلندقد ریشه‌ای کهن دارد، چنان که سنایی نیز می‌گوید: یک ره به دو بار دست کوتاه کن / این عقل درازقد احمق را (همان، ۱۲۲۸ به نقل از سنایی).

افراد کوتاه‌قد: مردم کوتاه معجب باشد و نابردبار (همان، ص. ۱۲۲۸)؛ کل قصیر فتنه (همان‌جا).

افراد نابینا: کور بیکار جوالدوز به ... خود می‌زند (همان، ص. ۱۲۴۲)؛ هنوز مسجد ساخته نشده، کور بر درش نشسته (همان، ص. ۲۰۱۲)؛ هزار دختر کور داشته باشد، یک‌روزه شوهر می‌دهد (همان، ص. ۱۹۷۶)؛ اگر به کور یکی بدهی، دو تا می‌خواهد (ذوالفقاری، ۱۳۸۹، ص. ۳۵۳)؛ اگر به کور رحم کنی، وزن سنگ ترازو را هم می‌خواهد (همان‌جا).

۲-۵. زن و نقش‌های خانوادگی

دامنه تمثیل و نمادسازی منفی برای شخصیت‌های اجتماع به جایی می‌رسد که حتی از نقش‌های خانوادگی هم نماد منفی ساخته می‌شود. طبیعتاً هر فردی ممکن است در ساختار خانواده، صاحب نقش‌های گوناگونی باشد که گاهی او را در جایگاه منفی و توهین‌شده در ضرب‌المثل، قرار بدهد و در موقعیتی دیگر خود او در جایگاهی است که آن مثل توهین‌کننده را بتواند درمورد فرد دیگری به کار ببرد. برای نمونه، «مادر عروس» در «حالا چند کلمه از مادر عروس بشنو» (دهخدا، ۱۳۸۶، ص. ۶۸۷) یک نماد منفی شده است، در حالی که «مادر عروس» ممکن است در موقعیتی دیگر، در نقش زن، همسر، دختر، خواهر، مادرزن، عمه، مادر بزرگ و... باشد.

در برخورد ضرب‌المثل‌های فارسی با افراد در نقش‌های خانوادگی، بیشترین تحقیرها و ریشخندها به زن و دختر و دیگر نقش‌های زنانه مربوط است؛ یعنی علاوه بر اینکه انواع مختلفی از بدگویی‌ها را به صورت مطلق، درباره جنس زن می‌بینیم، طعنه‌های مضاعف را نیز درمورد نقش‌هایی می‌یابیم که مربوط به زنان هستند. مثل‌های مربوط به این نقش‌ها، برای مطالعه نوع نگاه به زن در تاریخ و فرهنگ ما قابل توجه هستند. بسیاری از ضرب‌المثل‌هایی که چنین نگاهی دارند، از متون نظم و نثر گرفته شده‌اند که البته برخی از آن‌ها در روایت‌های داستانی و از زبان اشخاص داستان‌ها نقل شده‌اند و چه بسا به اشتباه، به‌عنوان نظر مطلق شاعر و مؤلف نیز تصور شوند، اما در هر صورت، جدا از رواج آن‌ها در میان عامه مردم، آمدن چنین مثل‌هایی در مجموعه‌های امثال و حکم نیز قابل توجه و نشان‌دهنده وجود چنان دیدگاه‌هایی در جامعه است. ناگفته نماند که در مقابل نگاه منفی به زن در بسیاری از مثل‌های کهن، مثل‌هایی را نیز می‌توان برای نمونه ذکر کرد که نسبت به زن برخورد محترمانه‌ای دارند، همانند: بهشت زیر پای مادران است یا الجنه تحت اقدام الامهات (همان، ص. ۲۰۰۵)، اما نگاه غالب، همان نگاه منفی است که در نمونه‌های زیر می‌بینیم:

زن: اسب و زن و شمشیر وفادار که دید؟ (بهمنیار، ۱۳۸۱، ص. ۱۰۹)؛ به سگ دادند وفا بر زن ندادند (همان، ص. ۱۷۲)؛ زن پارسا در جهان نادر است (همان، ص. ۳۷۶)؛ سر خود با زن مگوی (همان، ص. ۳۹۱)؛ برکنده به آن ریش که در دست زنان است (همان، ص. ۱۶۶)؛ خجسته زنی کو ز مادر نژاد (همان، ص. ۷۱۶)؛ زن و ازدها هر دو در خاک به (همان، ص. ۳۷۸)؛ نگویی به پیش زنان راز را (دهخدا، ۱۳۸۶، ص. ۱۸۳۱)؛ زن، دنده کج است (همان، ص. ۳۷۷)؛ زن سلیطه، سگ بی‌قلاده است (همان، ص. ۳۷۸)؛ زن سلیطه، شوهر مرد است (همان‌جا)؛ ز کار زن آید همی کاستی (همان، ص. ۳۷۸)

۹۱۰؛ زن ناقص‌العقل است (همان، ص. ۹۲۶)؛ گریه زن مکر زن است (همان، ۱۳۱۲)؛ مکر زنان بار خر است (همان، ص. ۱۷۲۱)؛ خواب زن چپ است (همان، ص. ۷۴۸)؛ کسی کو بود مهتر انجمن / کفن بهتر او را ز فرمان زن (همان، ص. ۱۲۴۱)؛ کسی دعا می‌کند زنش نمیرد که خواهرزن نداشته باشد (همان، ص. ۱۲۰۸).

زن در نقش‌هایی دیگر:

رخت دو جاری را در یک تشت نمی‌شود شُست (دهخدا، ۱۳۸۶، ص. ۸۵۶)؛ خاله را می‌خواهند برای درز و دوز، اگر نه چه خاله چه یوز (همان، ص. ۷۱۱)؛ عمه را می‌خواهند برای دوخت و دوز ... (ذوالفقاری، ۱۳۸۹، ص. ۱۳۳۸)؛ خواهرشوهر عقرب زیر فرش است (دهخدا، ۱۳۸۶، ص. ۷۵۱).

به ندرت چنین مثل‌هایی را هم از نگاه زنانه نسبت به شوهر می‌بینیم: به ... بچه می‌شود اعتماد کرد، به مرد نمی‌شود (ذوالفقاری، ۱۳۸۹، ص. ۵۸۷).
یا این مثل که هم ممکن است از نگاه یک زن بیان شود و هم از نگاه یک مرد: هیچ میوه خوش‌تر از اولاد نیست، شاخ گاوی بدتر از داماد نیست (ذوالفقاری، ۱۳۸۹، ص. ۱۹۵۸).

دختر: تحقیرهای جنسیتی و نگاه منفی و تحقیرآمیز نسبت به دختر هم واقعیت‌هایی به درازنای تاریخ بشر هستند، چنان که در کتاب‌های مقدس و از آن جمله در قرآن کریم، به گوشه‌ای از وحشتناک‌ترین نمونه‌های این رفتارها در قالب زنده‌به‌گور کردن دختران، اشاره شده است. برخی از این عادت‌های ذهنی و رفتاری در ضرب‌المثل‌ها تبلور یافته‌اند و اگرچه ممکن است تا روزگار اخیر به تدریج تعدیل شده باشند، اما این نوع مثل‌ها هم در سیاق مثل‌های منفی نسبت به زن هستند:

آموزه‌هایی منفی در ضرب‌المثل‌های فارسی _____ محمداکبر سپاهی

دفن البنات من المکرمات (دهخدا، ۱۳۸۶، ص. ۸۱۷)؛ به اختر کسی دان که دخترش نیست (همان، ص. ۶۲۷) کرا از پس پرده دختر بود/ اگر تاج دارد بد اختر بود (همان، ص. ۱۲۵۱)؛ برخی از مثل‌هایی که چنین دیدگاهی دارند، برگرفته از متون ادبی هستند. البته گرچه بعضی از آن‌ها که به شاهکارهایی چون شاهنامه منسوب هستند، از بیت‌های الحاقی یا مشکوک شمرده شده‌اند، ولی رواج آن‌ها در میان مثل‌های سایر، موضوعی است که در تاریخ فرهنگی قابل توجه است. همان‌گونه که می‌بینیم، تعدادی از این نوع مثل‌ها نیز چون بسیاری دیگر از عناصر مشترک فرهنگی و ادبی، از جمله‌های دخیل و مشترکات فارسی - عربی هستند.

۶-۲-۲. طبقات اجتماعی و مشاغل

گاهی طبقات اجتماع و صاحبان مشاغل در معرض طنزهای تمثیلی قرار می‌گیرند. این نوع ضرب‌المثل‌ها صفت یا صفاتی را به صورت مطلق به برخی از گروه‌های اجتماعی نسبت می‌دهند که در تفاخرهای اصناف اجتماع بر همدیگر، از آن‌ها به صورت شاهد مثال استفاده می‌شود:

حمامی: حمامی، حمامی را نمی‌تواند ببیند (ذوالفقاری، ۱۳۸۹، ص. ۸۴۳).

روستایی: سلام روستایی بی‌طمع نیست (دهخدا، ۱۳۸۶، ص. ۹۸۹)؛ عقل روستایی از عقب می‌آید (همان، ص. ۴۵۸)؛ گرهی را که یک روستایی زند/ صد شهری نتواند باز کرد (همان، ص. ۱۳۰۹)، دهخدا در توضیح این مثل می‌گوید: «مردمان روستایی بسیار گربز و محتالند» (همان)؛ ده: ده مرو ده مرد را احمق کند (همان، ص. ۸۴۳)؛ روستایی اگر ولی بودی/ خرس در کوه بوعلی بودی (همان، ص. ۸۸۰)؛ روستایی را که رو دادی، کفش را بالا می‌دهد (همان‌جا)؛ روستایی رسوایی است (همان‌جا)؛ مگر از روستا آمده‌ای؟ (همان، ص. ۱۷۲۴).

صحرائشین: اگر به صحرائشین جا دادی، از دخترت خواستگاری می‌کند
(ذوالفقاری، ۱۳۸۹، ص. ۳۵۳).

شاعر: شاعر دروغزن باشد (دهخدا، ۱۳۸۶، ص. ۱۰۰۶)؛ شاعر و رمال و مرغ
خانگی / هر سه تن جان می‌دهند از گشنگی (همان، ص. ۱۰۰۶).
قاضی: همه کس را دندان به ترشی کند شود و قاضی را از شیرینی (همان،
ص. ۲۰۰۲).

کاسب: کاسب نان به شیشه می‌مالد (ذوالفقاری، ۱۳۸۹، ص. ۱۴۰۶)؛ کلب الیهود،
خیرٌ من اهل السوق (دهخدا، ۱۳۸۶، ص. ۱۲۲۶).
ملا: ملا شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل (همان، ۱۷۳۱). پای مار و چشم مور
و نان ملا کس ندید (بهمنیار، ۱۳۸۱، ص. ۱۹۳).

۷-۲-۲. جبرگرایی و دنیاگرایی

جبرگرایی و تکیه فوق‌العاده بر بخت و اقبال در جامعه‌های مصیبت‌زده‌ای که پی‌درپی
دچار تحولات مصیبت‌بار و حوادث ویران‌گر شده‌اند، قابل انتظار است. جبرگرایی‌های
افراطی بر سستی اراده و بی‌مسئولیتی افراد جامعه خواهد افزود.

تقدیرگرایی تند در تاریخ و ادبیات ما ریشه‌های عمیق دینی دارد و به همین سبب
است که می‌بینیم، بسیاری از شاعران و نویسندگان برجسته ایران بر تأیید و تقویت این
نگاه کوشیده‌اند. سنایی می‌گوید: به خدا گر ز خلق هیچ آید (سنایی، ۱۳۹۷، ص. ۱۴۱)؛
دهخدا، ۱۳۸۶، ص. ۳۹۴. سعدی هم می‌گوید: بخت و دولت به کاردانی نیست / جز
به تأیید آسمانی نیست (سعدی، ۱۳۸۵: ۷۰؛ نیز دهخدا، ۱۳۸۶، ص. ۳۹۴). از قرن هفتم
به بعد هم که جامعه مغول‌زده ایران، هر چه بیشتر این دام مصیبت افراط در تقدیرگرایی

را بر دست و پای خود محکم‌تر می‌کرد، هنرمند شاعری چون حافظ که سخنش تا امروز در ذهن و زبان ایرانیان نفوذ بی‌نظیری دارد، می‌گفت: آسمان کشتی ارباب هنر می‌شکند (حافظ، ۱۳۷۵، ص. ۷۵۸) یا به آب زمزم و کوثر سپید نتوان کرد/ گلیم بخت کسی که بافتند سیاه (همان، ص. ۱۰۸۱) چنین سخنانی در درازنای تاریخ، نقل محافل ارباب هنر و ضرب‌المثل‌های رایج بوده‌اند. بخش زیادی از ضرب‌المثل‌های فارسی به بخت و اقبال، قضا و تقدیر و جبر و مفاهیم تقویت‌کننده این نوع اندیشه‌ها اشاره دارند. نمونه:

به کارخانه خدا دست نمی‌توان زد (بهمنیار، ۱۳۸۱، ص. ۱۷۵)؛ تقدیر چو سابق است، تدبیر چه سود (همان، ص. ۲۱۹)؛ هنر به کار نیاید چو بخت بد باشد (همان ص. ۶۱۸)؛ چو طالع نباشد، هنر هیچ نیست (دهخدا، ۱۳۸۶، ص. ۶۵۱)؛ دنیا رذل‌پسند است (دون‌پرور است) (همان، ص. ۸۲۸)؛ دولت نه به کوشیدن است (همان، ص. ۸۴۱)؛ بدبخت اگر مسجد آدینه بسازد، یا طاق فرو آید یا قبله کج آید (همان، ص. ۴۰۱)؛ بدبختی چو باز آید، باد گاه نماز آید (همانجا)؛ تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است (همان، ص. ۵۴۴).

این برخوردها، خردگرایی و اعتبار خرد را نیز تضعیف کرده است: پای استدلالیان چوبین بود (همان، ص. ۴۹۸) (... پای چوبین سخت بی‌تمکین بود) (مولوی، ۱۳۷۶، ص. ۹۶)؛ یک ره به دو بار دست کوتاه کن/ این عقل درازقد احمق را (همان، ص. ۱۲۲۸).

۲-۲-۸. پستی و ریاکاری

وقتی جامعه‌ای به این نتیجه برسد و باور کند که دستش در مقابل تقدیر بسته و مجبور است با هر شرایطی که روزگار اقتضا می‌کند، بسازد، ممکن است با ریاکاری‌ها و

رذالت‌ها هم با طنز و شوخی برخورد کند، اما چه بسا که گاهی همین شوخی‌ها را برای توجیه چنان رفتارهایی استفاده کند:

خواهی نشوی رسوا، هم‌رنگ جماعت شو (دهخدا، ۱۳۸۶، ص. ۷۵۲)؛ یکی را که دیدی به چاه افتاده، یک لگد هم بزن به روش (همان، ص. ۲۰۵۱)؛ برای مصلحت روزگار ... خر را می‌توان بوسید (بهمنیار، ۱۳۸۱، ص. ۱۶۴)؛ دیگری که برای من نجوشت، سر سگ تو [یش] بجوشت (همان، ص. ۸۵۰)؛ پس از ما گو جهان را آب گیرد (همان، ص. ۱۹۵)؛ اگر من نبرم دیگری خواهد بُرد (همان، ص. ۱۲۴).

۹-۲-۲. استبداد و تحقیر کار جمعی

برخی از مثل‌های رایج، ابزار تحقیر کردن همراهی‌ها و هم‌فکری‌ها هستند و بنابراین، خواه ناخواه مایه تقویت تکروی و خودرأیی می‌شوند. در نتیجه ناگزیر تقویت زمینه‌های خودرأیی در میان آحاد جامعه، ضرورت استبداد و زورگویی ارباب قدرت پذیرفتنی‌تر شده است:

دیگ شراکت به جوش نیاید (دهخدا، ۱۳۸۶، ص. ۸۴۹)؛ خانه‌ای را که دو کدبانوست، خاک تا زانوست (همان، ص. ۷۱۳)؛ آشپز که دو تا شد، آش یا شور است یا بی‌مزه (بهمنیار، ۱۳۸۱، ص. ۱۱۱)؛ اگر شریک خوب بود خدا شریک می‌گرفت (همان، ص. ۱۲۱)؛ شاه خدای زمین باشد (دهخدا، ۱۳۸۶، ص. ۱۰۰۸)؛ تا نباشد چوب تر، فرمان نبرد گاو نر (همان، ص. ۵۳۸).

۱۰-۲-۲. نام‌های خاص

برخی از شخصیت‌های نمادین‌شده برای رفتارهای خوب یا بد در حکایت‌ها، قصه‌ها، مثل‌ها و دیگر انواع ادبی عامه دارای نام‌هایی خاص و برخی دیگر فاقد نام خاصی

هستند. در ضرب‌المثل‌های فارسی گاهی یک اسم عام یا اسم جنس موضوع مثل قرار می‌گیرد: درخت هرچه بارش بیشتر می‌شود، سرش فروتر می‌آید (همان، ص. ۷۸۵) یا گربه مسکین اگر پر داشتی / تخم گنجشک از زمین برداشتی (همان، ص. ۱۲۵۹) و گاهی نیز از نام شخصیت‌های نمادین برای تبیین موضوع استفاده می‌شود: لقمان را حکمت آموختن غلط است (همان، ص. ۱۳۶۶) و گاه برخی از نام‌های خاص به سبب خطایی که احتمالاً از یک شخصیت حقیقی یا داستانی موسوم به آن نام سرزده باشد، محمل طنزگونه آن کار می‌شوند، با گذر روزگار، چنان نام‌هایی در مثل شهرت پیدا می‌کنند. هرگاه چنین مثل‌هایی بیانگر زشتی صورت یا سیرت باشند، دارندگان آن اسم‌ها نیز به صرف داشتن چنان نام‌هایی، در معرض طنز و شوخی قرار می‌گیرند. نمونه:

احمدک بس خوشگل بود، آبله هم درآورد (بهمنیار، ۱۳۸۱، ص. ۹۰) یا به قول نظامی: احمدک را که رخ نمونه بود / آبله بردمد چگونه بود؟ (نظامی، ۱۳۸۸، ص. ۵۴)؛ حسنی خیلی هم خوشگل بود، آبله هم در کرد (ذوالفقاری، ۱۳۸۹، ص. ۸۳۶)؛ حسنی به مکتب نرفت روزی هم که رفت، آدینه بود (همان‌جا)؛ سلیمان بی‌ایمان، یک من آرد و نیم من نان؟ (دهخدا، ۱۳۸۶، ص. ۹۸۹)؛ زینب غازچران (همان، ص. ۹۳۶). در این نمونه‌ها هم یک ساخت قالبی دیده می‌شود: فلانی خیلی زیبا بود (به تمسخر) که فلان عیب دیگر هم بر او عارض شد.

۳. نتیجه

شوخی و طنز از چاشنی‌هایی است که مایه جذابیت ضرب‌المثل‌ها می‌شود، اما گاهی این مسئله از شوخی و طنز به ریشخند و تحقیر دیگری می‌انجامد که می‌توان آن را آموزه منفی چنان ضرب‌المثل‌هایی دانست. طنزها و ریشخندهای گوناگونی نسبت به دیگری در ضرب‌المثل‌های فارسی وجود دارد که از آن میان، طنز، تفاخر و

ریشخندهای جغرافیایی، قومی، مذهبی و جنسیتی، بخش‌های مهمی از این گونه مثل‌های تاریک یا منفی را تشکیل می‌دهد. در میان ریشخندهای جنسیتی، بیشترین مثل‌ها مربوط به زنان و نقش‌های زنانه است. گاه در ضرب‌المثل‌ها برای شوخی و ریشخند از ساخت‌هایی قالبی استفاده می‌شود که نام هر گروهی را می‌توان در آن قالب قرار داد و صفتی منفی به آن گروه نسبت داد. یکی از ساخت‌های قالبی بسیار پرتکرار که گروهی را موضوع پیش‌داوری ریشخندگونه قرار می‌دهد، به این صورت است که «اگر به فلان گروه رو بدهی، فلان رفتار ناشایست را انجام خواهد داد». برخی از مثل‌ها، تفاخر به دیگری را در قالب ریشخند مکان جغرافیایی، موقعیت انسانی جنسی، قومی، دینی، طبقه اجتماعی و وضعیت خاص جسمانی آنان را القا می‌کنند. وجود این نوع مثل‌ها یادآور نزاع‌های حیدری و نعمتی در محله‌های مختلف برخی از شهرهاست که دنباله آن را تا دوران مشروطه نیز می‌بینیم. هر چند ممکن است که این مثل‌ها، به دلایل اجتماعی یا تاریخی خاصی به وجود آمده باشند، اما یک عامل موسیقایی نیز در نحوه ساخت آن‌ها دخالت دارد، یعنی گاه قرار گرفتن اسم یک شخص، گروه، منطقه یا موارد انسانی دیگر در آن مثل‌ها، استعداد موسیقایی واژگان مرتبط با آن منطقه، شخص یا گروه در آن موقعیت بوده است. امکان سجع‌سازی، جناس و جادوی مجاورت در چنین موقعیت‌هایی احتمال استفاده از نام خاص انسانی، جغرافیایی یا قومی را در چنان مثل‌هایی بیشتر می‌کند، یعنی چه‌بسا همین وضعیت اتفاقی، مایه قرارگیری اسمی در موقعیت طنز یا ریشخند و تمسخر بوده باشد و نتایج فرهنگی - اجتماعی خاصی را به دنبال داشته باشد. جبرگرایی، توجیه خودرأیی و تحقیر مشارکت و کار جمعی نیز از دیگر آموزه‌های منفی هستند که در ضرب‌المثل‌های فارسی نمود یافته‌اند.

منابع

- امین‌الرعایا، پ.، شریفی، ش. و الیاسی، م. (۱۳۹۳). بررسی ویژگی‌های منتسب به زنان در ضرب‌المثل‌های فارسی. پژوهش زبان و ادبیات فارسی، ۳۴، ۸۹-۱۲۰.
- بهمنیار، ا. (۱۳۸۱). داستان‌نامه بهمنیاری. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- پری، ج. ر. (۱۳۹۴). حیدری و نعمتی. ترجمه م. ج. ماخانی. جلدی شاپور، ۴، ۱۲۹-۱۳۵.
- پورعظیمی، س.، و قهرمانی‌ارشد، م. (۱۳۹۱). پیش‌زمینه‌های استبدادپذیری در امثال فارسی. نقد ادبی، ۲۰، ۷۳-۹۸.
- جاماسب، ج. (۱۳۹۹). متن‌های پهلوی. ترجمه و پژوهش سعید عریان. تهران: علمی.
- جعفری (قنواتی)، م. (۱۴۰۰). درآمدی بر فولکلور ایران. تهران: جامی.
- حافظ، ش. م. (۱۳۷۵). دیوان حافظ. به تصحیح پرویز ناتل خانلری، تهران: خوارزمی.
- دهخدا، ع. ا. (۱۳۸۶). امثال و حکم (۴ جلد). تهران: امیرکبیر.
- ذوالفقاری، ح. (۱۳۸۶). بازتاب مسائل اجتماعی در ضرب‌المثل‌های فارسی. نجوای فرهنگ، ۳، ۱۵-۲۴.
- ذوالفقاری، ح. (۱۳۸۹). فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی (۲ جلد). تهران: معین.
- ذوالفقاری، ح. (۱۳۹۱). خانواده و روابط خانوادگی در ضرب‌المثل‌های فارسی. فرهنگ مردم ایران، ۳۱، ۱۳۷-۱۵۴.
- سعدی، م. (۱۳۸۵). کلیات سعدی. به تصحیح م. ع. فروغی. تهران: هرمس.
- سنایی، م. (۱۳۹۷). حدیقه‌الحقیقه. به تصحیح م. ج. یاحقی و س. م. زرقانی. تهران: سخن.
- شفیعی کدکنی، م. ر. (۱۳۷۷). جادوی مجاورت. بخارا، ۲، ۱۶-۲۶.
- صفا، ذ. (۱۳۹۱). تاریخ ادبیات ایران. ج ۲. تهران: فردوس.
- علی بن ابی‌طالب (ع) (۱۳۸۰). نهج‌البلاغه. ترجمه س. ج. شهیدی، تهران: علمی و فرهنگی.
- فردوسی، ا. (۱۳۸۶). شاهنامه. به کوشش ج. خالقی مطلق. دفتر ششم. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

لوقا، ق. (بی‌تا). سرگذشت عیسی مسیح (ترجمه فارسی انجیل لوقا). بی‌نا.
محبوب، م. ج. (۱۳۸۶). *ادبیات عامیانه ایران*. به کوشش ح. ذوالفقاری. تهران: چشمه.
محمدحسین‌زاده، ع. ، تارم، م. و صباحی گراغانی، ح. (۱۳۹۶). بررسی راستی‌نمایی مثل‌ها در
متون منشور فارسی نسبت به آموزه‌های دینی. *نثرپژوهی/ادب فارسی*، ۴۲، ۱۸۵-۲۰۳.
معصومی، م.، و رحیمی‌نژاد، و. (۱۳۹۱). زن و ضرب‌المثل‌های جنسیتی. *زبان و ادبیات فارسی*
دانشگاه آزاد سنندج، ۱۱، ۱۳۵-۱۵۸.
مولوی، ج. م. (۱۳۷۶). *مثنوی معنوی*. تصحیح ر. نیکلسون. تهران: ققنوس.
نظامی گنج‌ای، ا. (۱۳۸۸). *هفت پیکر*. تصحیح ح. وحید دستگردی. به کوشش س. حمیدیان.
تهران: قطره.

References

- Ali bin Abi Talib (2001). *Nahjol Balagha* (translated into Farsi by Seyyed Jaafar Shahidi). Scientific and Cultural Publications.
- Amin al-Raaya, P., et al. (2013). Examining the characteristics attributed to women in Persian proverbs. *Persian Language and Literature Research*, 34, 89-120.
- Bahmanyar, A. (2002). *Bahmaniari's story*. Tehran University Press.
- Dehkhoda, A. A. (2007). *Proverbs and wisdoms* (4 volumes). Amir Kabir Publications.
- Ferdowsi, A. (2007). *Shahnameh* (edited by Jalal Khaleghi Motlaq). Center for the Great Islamic Encyclopaedia.
- Hafez, Sh. M. (1996). *Divan-e-Hafez* (edited by Parviz Natel Khanlari). Kharazmi Publications.
- Jafari Qanawati, M. (2021). *An introduction to Iranian folklore*. Jami Publications.
- Jamasab, J. (2019). *Pahlavi texts* (translated by Saeed Orian). Elmi Publications.
- Luke, S. (n.d.). *The story of Jesus Christ* (Persian translation of the Gospel of Luke). Anonymous.
- Mahjoub, M. J. (2007). *Folk literature of Iran* (edited by Hasan Zolfaqari). Cheshmeh Publishing.

- Masoumi, M., & Rahiminjad, V. (2011). Women and gender proverbs. *Persian Language and Literature Quarterly of Sanandaj Azad University*, 11, 135-158.
- Mawlavi, J. M. (1997). *Masnavi* (edited by Reynolds Nicholson). Phoenix.
- Mohammad Hosseinzadeh, A., et al. (2016). Investigating the truthfulness of proverbs in Persian prose texts in relation to religious teachings. *Persian Literature Prose Study*, 42, 185-203.
- Nezami Ganjei, E. (2009). *Haft Paykar* (edited by Hassan Vahid Dastgerdi). Qatre Publishing.
- Perry, J. R. (2014). *Haydari and Nemati* (translated by Mohammad Jalal Makhani). *Jundishapour*, 4, 129-135.
- Pourazimi, S., & Ghahremaniarshad, M. (2011). Backgrounds of authoritarianism in Persian proverbs. *Literary criticism*, 20, 73-98.
- Saadi, M. (2006). *Koliyate Saadi* (edited by Mohammad Ali Foroughi). Hermes Publications.
- Safa, Z. (2011). *History of Iranian literature*. Volume II. Ferdows Publications.
- Sanayi, M. (2017). *Hadiqat ol Haqiqah* (edited by Mohammad Jafar Yahaghi and Seyyed Mahdi Zarqani). Sokhan Publications.
- Shafi'i Kadkani, M. R. (1998). The magic of proximity. *Bukhara*, 2, 16-26.
- Zolfaghari, H. (2007). Reflection of social issues in Persian proverbs. *Njavai Farhang*, 3, 15-24.
- Zolfaghari, H. (2010). *A large collection of Persian proverbs* (2 volumes). Moin Publications.
- Zolfaghari, H. (2011). Family and family relations in Persian proverbs. *Iranian People's Culture*, 31, 137-154.

